

## پیشخوان

خوانشی نوین

از سرشت و سرنوشت جلال آل‌احمد

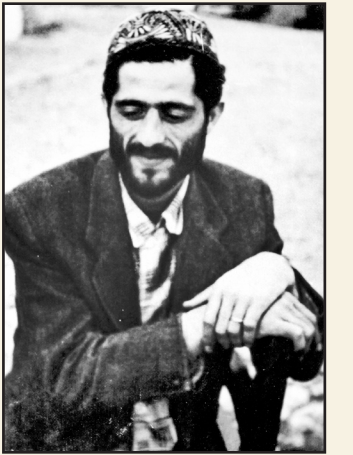
### «روشنفکر میهنی» چه فرجامی یافت؟

■ محمد رضا کاتبینی

هماره گفته‌ایم که حجم مدح و ذمی که از جلال آل احمد می‌شود، دلیل بر تداوم حیات اوست. همین پدیده موجب گشته‌است تا بازار تحقیق در باره آقای نویسنده، کماکان گرم باشد. «روشنفکر میهنی» یکی از

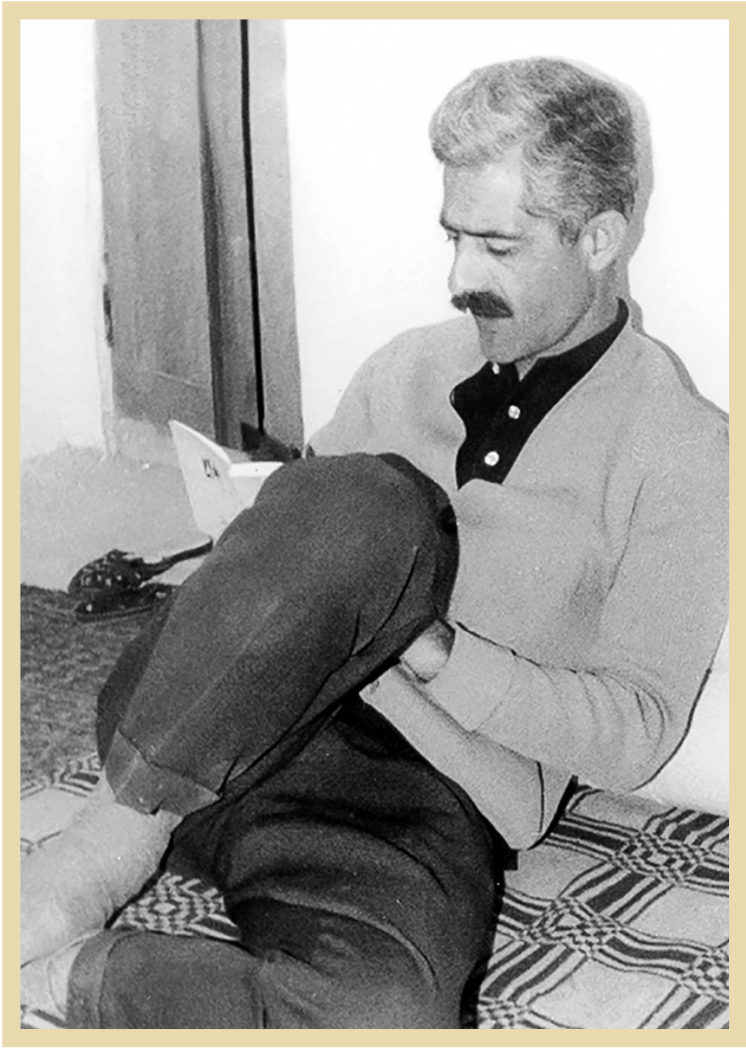
واپسین آثاری است که درباره وی به نگارش درآمده است. این کتاب توسط حبیب‌الله مهرجو تألیف شده و مرکز اسناد انقلاب اسلامی، به انتشار آن همت گماشته‌است. نویسنده در باب مرتکب غیرمنتظره جلال در شهریور ۱۳۴۸، چنین می‌نویسد:

«زند یاد جلال آل‌احمد، روشنفکر شناخته شده ایرانی که در دهه ۴۰ با آثار خود به مبارزه و مقابله با جریان غرب‌گرایی برخاست، در ۱۸ شهریور ۱۳۴۸ به طرز مشکوکی درگذشت. تقابل او با رژیم و دیدگاه‌های خاص وی، گمانه‌هایی را درباره نقش رژیم پهلوی در مرگ او بر سر زبان‌ها انداخت. جلال همواره دشمن سرسختی برای رژیم بود و از هر فرصتی، برای مبارزه با استبداد استفاده می‌کرد. از این‌رو در پایان سال ۱۳۴۶، ساواک جلال را مجبور کرد که به اسالم گیلان برود او در نامه‌های خود که در سال‌های آخر عمرش می‌نوشت، صریحاً با تعبیری مانند گوساله سامری از شاه یاد می‌کرد و نقش مؤثری در انسجام و تشکل مخالفان رژیم داشت. به همین



دهه ۳۰جلال آل احمد در یکی ازایرانهنگری‌های خویش

دلیل بعید نیست که ساواک در صدد قتل او بوده باشد. بر سه‌زدن‌های عوامل ساواک در حوالی مزرعه محل زندگی جلال و درگیری او با دو نفر کامیون‌دار مشکوک در همان روز، نظر به قتل جلال را تشدید کرد و ماجرای فوت او را در ۱۸ شهریور ۱۳۴۸، در هاله‌ای از ابهام گذارد. یک روز بعد از درگذشت، جلال را از اسالم به تهران آوردند. مادر جلال گفته بود که جنازه پسرش را به قم برده و در کنار پدرش خاک کند، ولی این اتفاق نیفتاد. شخصیت نام حسین صالحی که از دوستان ایام طفولیت جلال بود، به نزد خانواده جلال آمد و گفت: من یک قطعه قبر در مسجد فیروزآبادی دارم که آن را برای دفن جلال تقدیم می‌کنم. برادر جلال یعنی شمس با ابهام جلال در این مورد صحبت می‌کند و او هم موافقت می‌کند که جلال را در مسجد فیروزآبادی شهری دفن کنند. جنازه وی را، در امامزاده عبدالله غسل دادند. نکته جالب اینکه بعد از شستشو وقتی می‌خواستند وی را کفن کنند، خواهران جلال تقاضا می‌کنند که برای آخرین بار روی برادر را ببینند و ببوسند. زمانی که خواهر جلال دست بر زیر گردن برادر گذاشت تا ناسر او را بالا بیاورد و ببوسد، ناگهان از بینی جلال لخته خونی بیرون می‌آیدخواهر جلال به فرزندش می‌گوید که برود و دکتر شیخ‌الاسلام را که از دوستان خانوادگی شان بود، صدا بزند. شیخ الاسلام آمد و لخته خون را روی یک تکه نایلون گذاشت و به آن مایه‌سنگ بره. نتیجه آن مایه‌سنگ این بود که از پشت پا وسیله‌ای مانند چوب به سر آل احمد ضربه وارد شده‌است!چنانکه خواهرزاده جلال، آقای سیدمهدی آل‌احمد می‌گوید: دکتر گفت ضربه توی سرش خورده‌! می‌خواست برود طبقه دوم، یک نفر پشت سرش بوده، با چوب ضربه زده و دایی از آن بالا افتاده پایین!بعد سرش گیج رفته و او را روی تخت گذاشتند و تا دکتر برسد، تمام کرده بود. مادرم و خانواده ما معتقد بودند که او را کشته‌اند…»



دهه ۴۰جلال آل‌احمد در منزل پدری

صیورت جلال آل احمد، تجربه‌ای که همچنان ناب می‌نماید

# بازگشت به وطن

# به مثابه واپسین نسخه آقای نویسنده

■ **احمد رضا صدری**
در روزهایی که بر ما می‌گذرد، فرقت جلال آل‌احمد ۵۴ ساله می‌شود و او در حالی است که او در آذرماه امسال، ۱۰۰ساله خواهد شد. به جد می‌توان گفت که مسیری که او شتایان و در عمری کوتاه میمود، در میان روشنفکران ایرانی بی‌بدیل است. از منتها‌الیه چپ آغاز کردن و با نگاهی متعالی و گران به سنت بازگشتن، شجاعتی می‌طلبید که تنها از او برمی‌آمد. در مقال بی‌آمه تلاش شده‌است که تجربه او، با مددگیری از پاره‌ای اسناد و تحلیل‌ها بازخوانی شود. امید آنکه علاقمندان را مفید و مقبول آید.

■ **نمی‌دانستیم که سرنخ توده‌ای گری، به دست کیست!**

همانگونه که اشارت رفت، آغاز نشو و نمای جلال‌ال‌احمد به دوره‌ای باز می‌گشت که حزب توده به چشم جوانان این مرز و بوم می‌آمد. خودش گفته بود که راهی بود به سوی دربار و راهی بود به سوی این حزب و ما که نمی‌خواستیم درباری باشیم، توده‌ای شدیم! او «در خدمت و خیانت روشنفکران»،

ماجرا را اینگونه باز می‌گوید:

«روزگاری بود و حزب توده‌ای بود و حرف و سخنی داشت و انقلابی می‌نمود و ضد استعمار حرف می‌زد و مدافع کارگران و دهقانان بود و چه دعوای دیگری چه شوری که انگیخته بود و ما جوان بودیم و عضو آن حزب بودیم و نمی‌دانستیم سر نخ دست کیست و جوانی‌مان را می‌فرسودیم و تجربه می‌اندوختیم. برای خود من، اما ماجرا از روزی شروع شد که ما مأمور انتظامات یکی از تظاهرات حزبی بودم که به نفع مأموریت کافتارادزه برای گرفتن نفت شمال راه انداخته بودیم. (سال ۲۳ یا ۲۴). از در حزب (خیابان فردوسی) تا چهار راه مخیرالدوله، با بازوبند انتظامات چه نخرها که به خلق می‌فروختم، اما اول شاه آباد چشمیم افتاد به کامیون‌های روسی پر از سرباز که ناظر و حامی تظاهر ما در کنار خیابان

صف کشیده بودند که یک مرتبه جا خوردم و چنان خجلالت کشیدم که پتیدم توی کوچه سیدهاشم و بازوبند را سوت کردم. بعد قضیه سراب پیش آمد و بعد کشتار زیر پل چالوس و بعد قضیه آذر بیاجان و بعد دفاع حزب از اقامت قوای روس و بعد شرکت حزب در کابینه قوام و بعد… دیگر قضایا که به انشعاب کشید…»

■ **چون به جای خود مردم را می‌دید، هرگز ایستاد نشد!**
خصلت آل احمد، عبور با سرعت و معرفت اندیشانه جلال روشنفکری است. گاه این پدیده چنان سرعت می‌یابد که به بی‌ثباتی متهم می‌شود! اما به راستی او چرا به داشته‌ها و یافته‌های خود در هر دوره از عمر، دل نمی‌بندد و به سهولت از آنها خداحافظی می‌کند؟ به نظر می‌رسد که نگاه به جامعه و دردهای آن و تلاش برای یافتن نسخه‌ای بهتر، از شاخص ترین علل این پدیده باشد، چنانکه عباس سلیمی نمین پژوهشگر تاریخ معاصر ایران در این باره آورده است:

«جلال روشنفکری است که در همه مسائل سیر می‌کند و شخصیت بسیار برجسته‌ای در این زمینه دارد. او خودش را مینا قرار نمی‌دهد. شما برخی را می‌بینید که وقتی به نخله‌ای وارد می‌شوند و در آنجا هویتی کسب می‌کنند، دچار ایستایی و مقاومت در برابر جریان‌های فکری دیگر می‌شوند. چنین افرادی حتی اگر به این باور برسند که آن نخله به نفع ملت ایران نیست، چون می‌دانند دوری جستن از آن نفی هویتشان است، به نقد آن نخله اقدام نمی‌کنند. جلال شخصیتی است که در همه نخله‌های فکری، سیر می‌کند و تمام کسانی را که مدعی نجات ملت ایران هستند بررسی می‌کند، آن هم نه بررسی سطحی، بلکه حتی وارد تشکیلات آنها می‌شود و در آنجا غور می‌کند، ولی در نهایت به اینجا می‌رسد که تنها عامل نجات ملت ایران از سلطه و هویت بخشی به او، هویت ملی و فرهنگی اسلام است و به این طرف رو می‌آورد. در حالی که او مدتی مارکسیست بوده است و با گروه‌های مختلف همکاری کرده، به هویت

مثلاً کتساب در خدمت و خیانت روشنفکران، گزارش کاملی است از زندگی جلال که سیمای فکری‌اش را به روشنی می‌توان در آن دید. مذهب از مهم‌ترین دغدغه‌های فکری آل‌احمد است و او در خصوص آن، نوساناتی در زندگی خویش دارد. جلال، دوران کودکی و نوجوانی را در محیط مذهبی و روحانی خانواده سپری کرد و در آغاز جوانی، سخت پای بند مذهب بود و حتی از مستحبات هم غفلت نمی‌کرد. در سال ۱۳۲۲ در مقطعی بحرانی از زندگی، رابطه‌اش را با مذهب قطع و بعدها بعد از آشنایی با واقعیت‌های جامعه ایرانی و راه‌های نجات از مشکلات آن، گرایشی خاص به روحانیت پیدا کرد. او در دهه آخر زندگی‌اش، با بازگشتی عمیق به مذهب، به دفاع از دینداری پرداخت و دین را عامل نجات جامعه ایرانی قلمداد کرد…»

■ **فقیر گوش به‌زنگ هر امر و فرمانی است که از دستش بر آید!**

آل‌احمد ظلم ستیزی را از جوانی داشت، گرایش به زادبوم را هم در ادامه تجارب و صبرورت خویش یافت، هم از این روی پس از ناکامی نهضت ملی ایران و ظهور نهضت اسلامی در آغاز دهه ۴۰، به آن همدلانه می‌نگریست. در این باره اما، چندان نیازی به تطویل کلام نیست و مهم‌ترین و بیش یا افتاده‌ترین سند، نامه‌ای است که از سفر حج برای امام خمینی نگاشته است:

«مکه - روز شنبه ۳۱ فروردین ۱۳۴۳ / ۸ ذی‌حجه ۱۳۸۳

«آیت‌الله! وقتی خبر خوش آزادی آن حضرت، تهران را به شادی واداشت، قفرا منتظر البروز(!) بودند به سمت بیت‌الله. این است که فرصت دست بوسی مجدد نشد. اما اینجا دو سه خبر اتفاق افتاده است. دیدم اگر آنها را وسیله‌ای کنم برای عرض سلامی، بد نیست. اول اینکه مردی شیعه جعفری را دیدم از اهالی الاحساء (جنوب غربی خلیج فارس، حوالی کویت و ظهران)، می‌گفت ۸۰ درصد اهالی الاحساء و ضوف و قطیف شیعه‌اند و از اخبار آن واقعه مؤلمه ۱۵ خرداد حسابی خبر داشت و مضطرب بود و از شنیدن خبر آزادی شما، شاد شد. خواستم به اطلاعاتن رسیده باشد که اگر کسی از حضرات روحانیان به آن سمت‌ها گسیل بشود، هم جا دارد و هم محاسن فراوان. دیگر اینکه در این شهر شایع است که قرار بوده آیت‌الله حکیم امسال مشرف بشود، ولی شرایطی داشته که سعودی‌ها دوتایش را پذیرفته‌اند و سومی را نه. دوتایی را که پذیرفته‌اند داشتن مجرای برای شیعیان در بیت‌الله و تجدید بنای مقابر بقیع. و اما سوم که نپذیرفته‌اند، حق اظهار رأی و عمل در رؤیت هلال، به این مناسبت حضرت ایشان خود نیامده‌اند و همین را فرستاده‌اند، گویا به ریاست سرس خود. خواستم این دو خبر را برده باشم. دیگر اینکه گویا فقط دو سال است که به شیعه، در این ولایت حق تدریس و تعلیم داده‌اند. پیش از آن حق نداشته‌اند. دیگر اینکه غریب‌ترین در آن تهران قصد تجدید چاپ کرده بودند با اصلاحات فراوان، زیر چاپ جمعیش کردند و ناشر محترم متضرر شد، فدای سر شما. دیگر اینکه طرح دیگری در دست داشتم که تمام شد و آمدم. درباره نقش روشنفکران میان روحانیت و سلطنت، و توضیح اینکه چرا این حضرات همیشه در آخرین دقایق، ظرف می‌سلطنت را گرفته‌اند و نمی‌بایست. اگر عمری بود و پرگشتم، تماشش خواهم کرد و محضرتان خواهم فرستاد. علل تاریخی و روحی قضیه را، گمان می‌کنم نشان داده باشم. مقدم‌تان در غریزدگی ناقص، چاپ اول آمده. دیگر اینکه جمع‌آوری مدارک لازم و کافی علیه او را ضروری می‌دانم. مقدم رئیس اداره سوم ساواک، در این نامه دستور می‌دهد نسبت به مراقبت کامل از جلال با تیسیم تعقیب و مراقبت، شنود تلفن منزل و شناسایی مراجعین به آن و در صورت امکان نصب دستگاه شنود در منزل از طریق ورود پنهانی به منزل، اقدامات لازم انجام شود. ششم خرداد در گزارش‌های دیگر از یک دانشجو نقل می‌کند که یکی، دو ماه قبل به منزل جلال رفته و گفته: ملت ایران احتیاج به یک انقلاب دارد و باید ملت را برای این انقلاب مسلح کرد… و دانشجو پرسید بود: شما که چنین عقیده‌ای دارید، چرا کتاب‌های سارتر و کامورا که دارای افکار ارتجاعی و ضدانقلابی هستند، ترجمه کردید؟ جلال جواب می‌دهد: اینها همین طوری از دستم رفتا گزارش ۱۲ خرداد حاکی است، یکی از دانشجویان کلاس اول شبانه هنرهای عالی: ضمن خواندن اسناد آقای آل‌احمد استاد ادبیات تشکر و سپاسگزاری کرده و اظهار داشته که این استاد، ما را از خواب غفلت و بی‌خبری بیدار کرده و با راهنمایی‌های این شخص، ما اکنون از هر مطلبی انتقاد کرده و دیگر خاموش و ساکت نخواهیم نشست. و سپس افزوده که در هنر‌سرای عالی، اولین کلاس در قسمت شبانه می‌باشیم که انتقاد می‌کنیم و اگر مؤثر نشد، انقلاب خواهیم کرد و این خود با ارزش است. در شهریور ماه ۱۳۴۸، جلال و همسرش مدتی است به ویلایشان در اسالم رفته‌اند. آخرین گزارش ساواک از دوران حیات جلال، متعلق به ملاقات دو دانشجو با او، در تاریخ یکم شهریور ۱۳۴۸ است. در ۲۰ شهریور، ساواک در گزارش خود می‌نویسد: جلال آل‌احمد ساعت ۱۹ روز ۱۸ شهریور، در اثر سکته قلبی در اسالم طوالتش، در ویلای شخصی خود فوت نموده و جنازه وی به تهران حمل و صبح روز ۲۰ شهریور ۱۳۴۸، از مسجد پامنار واقع در خیابان خیام تشییع و به خاک سپرده خواهد شد…»

## عاریخ

تاریخ ۶۰-۸۸۵۳۳

## د

**ناایستایی آل احمد، خصلتی بود که تا پایان حیات آن را با خویشتن داشت. این امر موجب گشت که منزل‌گه‌هایی متنوع را طی کند و نگره‌های وسیع یابد.**

**با این همه باید دانست که او، در کدام مرحله قرار یابست و آن را آرامشگه جامعه و مردم دید؟ به نظر می‌رسد که نگاهی به شاخص ترین آثار او در واپسین دهه از حیات، پاسخی روشن به این پرسش باشد. غریزدگی و در خدمت و خیانت روشنفکران، آخرین آدرس‌های آل‌احمد در این باره هستند**

## ۹ جوان

| روزنامه جوان | شماره ۶۸۴۶

جبران خواهد کرد. سه چهار سال است هزاران نفر کار گر و بنا و کاشی ساز و آهنکار، مشغول ساختن چنین بنای یادگاری از استقلال جامعه تشیع‌اند و هر زائری که به قم می‌رود، اگر چیزی از فن معماری هم درک نکند، دست کم می‌تواند پس از لذت بردن از زیبایی‌های دو صحن کهنه و نو و پس از تماشای آن همه شکوه آینه کاری‌های مقصوره آستانه، ساعتی را نیز به تماشای این هنر‌نمایی جدید متخصصان فن معماری ایران بگذارند… باید دید چرا چنین است؟ چرا با تکیه به معتقدات مذهبی، هنوز می‌توان چنین شاهکارهایی را در فن معماری به‌وجود آورد، در حالی که بزرگ‌ترین محصول فرنگ رفته‌های ما در این فن، اگر منتهای کوشش را هم برای تلفیق معماری شرق و غرب به کار برده باشند، تازه می‌شود چیزی شبیه عمارات بی‌شمار بانک ملی؟ با نماییی از کاشی کاری مدرن شده و دور از طرح‌ها و اشکال هندسی اصیل ایرانی، واقعا چرا؟! آیا نباید علت را در بسنتی اساسی دانست که ما تمدن مثلاً جدیدمان را بر آن قرار داده‌ایم؟ مسلم است که در در کنار تجدید طواهر تمدن ما، نه ایمانی با خود داریم و نه علاقه‌ای قلبی و حال آنکه مهندس لرزاده‌ها هنوز از سر چشمه ایمان آب می‌خورند یا تکیه بر قدرت‌های مخفی هنرمندان بی‌نام و نشان قم و اصفهان، فعالیت می‌کنند…»

■ **با هم عهد کرده بودیم که یک بار دیگر حج کنیم**

دانشورانی که آل‌احمد را در واپسین فصل حیات در ک کرده‌اند، از اشتیاق خردمندان و متعالی او در غور مجدد پیرامون احکام و آداب اسلامی گفته‌اند. دکتر علی شریعتی در زمره این چهره‌هاست که از قرار خویش با جلال در باب حجتی دوباره سخن گفته است. او در این موضوع می‌نویسد:

«باید با او سعی می‌کردم. آخر با هم عهد کرده بودیم که یک بار دیگر حج کنیم. این بار با هم، ملک الموت همان سال او را از ما گرفت و من تنها رفتم، اما همه جا او را در کنار خود می‌یافتم، همه مناسک را - گام به گام - با هم می‌رفتم، اما نمی‌دانم چرا در سعی بیشتر بود. ظهوری راننده داشت و حضوری زنده و گرم، صدای پایش را می‌شنیدم که پیاده می‌دود و آشفته و هرم نفس نفس زدن‌هایش که چه تبادر بود و تشنه و عاشق… گاه می‌دیدم که همچون سخره‌ای از بلندی صفا کنده شده است و با سیل فرو می‌غلطند و پیش می‌آید و گاه، در قفایم می‌شنیدم و می‌دیدمش که سرش را بر آن ستون سیمانی می‌کوبد و می‌گوید تا بترکد که همچون حلاج از کشیدن این بار گران به ستوه آمده بود…»

■ **زیر تیره بین ساواک، تا پایان حیات**
آل احمد در دستگاه امنیتی پهلوی دوم، پیش و پس از پیدایش ساواک، برنده‌ای ظهور داشت. به نظر می‌رسد آنچه تاکنون از آن نشر یافته، در برابر آنچه که بوده یا می‌بایست باشد، بس ناچیز می‌نماید. با این همه از همین اسناد منتشره، نیز می‌توان دریافت که او تا پایان حیات زیر تیره ری ساواک بوده است. مهدی فرج الهی پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، داستان را به این شرح روایت کرده است:

«جلال آل احمد ۱۸ شهریور ۱۳۴۸، در منطقه اسالم درگذشت. ساواک در پنج ماه پایانی عمرش، ۱۳ گزارش دربارہ او مخایره کرده که اکنون در پرونده افرادی‌اش موجود است. نیمه اردیبهشت، اداره مخابرات داخلی در دستوری به ساواک تهران، با اشاره به سوابق او و اینکه تاکنون ماهیت فعالیت‌های او مشخص نگردیده و فعلا هم قویاً در معرض فعالیت‌های مضره می‌باشد، جمع‌آوری مدارک لازم و کافی علیه او را ضروری می‌دانم. مقدم رئیس اداره سوم ساواک، در این نامه دستور می‌دهد نسبت به مراقبت کامل از جلال با تیسیم تعقیب و مراقبت، شنود تلفن منزل و شناسایی مراجعین به آن و در صورت امکان نصب دستگاه شنود در منزل از طریق ورود پنهانی به منزل، اقدامات لازم انجام شود. ششم خرداد در گزارش‌های دیگر از یک دانشجو نقل می‌کند که یکی، دو ماه قبل به منزل جلال رفته و گفته: ملت ایران احتیاج به یک انقلاب دارد و باید ملت را برای این انقلاب مسلح کرد… و دانشجو پرسید بود: شما که چنین عقیده‌ای دارید، چرا کتاب‌های سارتر و کامورا که دارای افکار ارتجاعی و ضدانقلابی هستند، ترجمه کردید؟ جلال جواب می‌دهد: اینها همین طوری از دستم رفتا گزارش ۱۲ خرداد حاکی است، یکی از دانشجویان کلاس اول شبانه هنرهای عالی: ضمن خواندن اسناد آقای آل‌احمد استاد ادبیات تشکر و سپاسگزاری کرده و اظهار داشته که این استاد، ما را از خواب

«در حالی که معماران و مهندسان و آرسیتکت‌های محترم مملکت، اغلب در فکر شرکت در مناقصه‌های دولتی و تأمین معاشند، یا در فکر تقلید از معماری غربی با جرزهای هرمی و نشان دادن مقاومت مصالحی که یکجایا، فرنگ وارد می‌شود و هر کودک کودنی در سوار کردن آنها سرهم، به هیچ مشکلی برخورد خورود و در حالیکه مجموعه ساختمان‌های جدید مهندسان از فرنگ برگشته ما، چیزی جز زستی یا تقلید صرف را بارمغان نمی‌آورد، در چنین روز گاری یک معمار تجربه دیده ایرانی یعنی مهندس لرزاده، زیر نظر و بنا به اراده مرجع تقلید عالم تشیع حضرت آیت‌الله روح‌رزی و به کمک مردم علاقمند به مذهب و سنن مذهبی، مشغول پایان دادن به ساختمان بزرگ‌ترین مسجدی است که در قرن چهاردم هجری در این مملکت ساخته شده است و خالی از هر تعاونی، یک تنه تمام خرابکاری‌های دیگران را



جلال آل احمد در کنار پدرش آیت‌الله‌سیداحمد طالقانی و علامه شیخ آقاآزگ پهریزی